

**شیخ:** مدرس یا آن که اجازه نقل حدیث می‌دهد.  
**صحیفه:** چند برگ پیوسته به هم در یک موضوع که جلد ندارد (جزوه در فارسی).  
**طومار:** آنچه نامه‌ها یا پیمان‌نامه‌ها را بر آن می‌نوشتند که بلند یا کوتاه بود، جمع می‌شد و در صندوقچه نگهداری می‌شد، مبادا از بین برود.  
**کتیبه:** آنچه در ورودی مساجد یا مزارات و یا مشاهد مشرفه است، گاه بر تیکه پارچه‌ای نوشته می‌شود.  
**کراس:** چند برگ در یکجا، شاید معادل «جزء» قدما باشد. کراسه در بردارنده هشت برگ است.  
**ملحق:** زیاده‌هایی در حاشیه نسخه خطی که ناسخ سهواً نیاورده است.  
**مبیضة:** نسخه اخیر آماده شده به دست مؤلف.  
**مسود:** نگاشته‌های مراحل آغازین (یادداشت، فیش) که بعداً تدوین، تبویب و کامل می‌شود.  
**مسند:** آنچه مؤلف با استناد به استادانش نقل می‌کند.  
**مشجره:** نگاشته‌هایی بر شجره انساب یا زنجیره راویان. در مقابل «تسطیر» است.  
**مصصح:** چاپ شده را با نسخه خطی مقایسه می‌کند.  
**مقابله:** مقارنه دو نسخه یا چند نسخه باهم برای اطمینان از درستی محتوا و تشخیص فرق‌ها.  
**ملزمه:** هر شانزده صفحه را گویند.  
**هامش:** پانویس یا پی‌نوشت را گویند.  
**وراق:** آن‌که کتاب را برای خرید یا فروش استنساخ می‌کند. گاه به صحافی گفته می‌شود.

با «قوله» به اصل عبارت اشاره و حاشیه خواننده آورده می‌شود. اغلب ملاحظات، از متن جداست.  
**تقریرات:** تدوین برداشت شاگرد از بیان و گفته استاد را گویند. آنچه امروز مرسوم است که گفته استاد را از نوار استخراج می‌کنند، نمی‌توان «تقریر» نامید، بلکه «تسجیل» و ضبط است.  
**جریده:** در بردارنده سلسله انساب است و در عربی جدید به روزنامه گویند.  
**حاشیه:** ملاحظات بر کتاب، که در حاشیه برگه نوشته می‌شود و گاه به صورت پانویس یا در آخر گفتار است.  
**خزانه:** مکان خاص برای نگهداری کتاب اگر شمار کتاب‌ها بسیار باشد، مکتبه (کتابخانه) می‌نامند. مکتبه گاه به کتابفروشی یا نمایشگاه کتاب یا سالن مطالعه گفته می‌شود.  
**دست:** در اصطلاح اهل سوریه، اوراق و اجزایی است که اصل آن شناخته نشده است و گاه «مجموعه مجهوله» نامیده می‌شود.  
**دفتر:** اوراق و برگه‌هایی که به ترتیب ثابت، یک‌جا گرد آمده است.  
**رساله:** کتابچه‌ای در باره یک موضوع یا از یک نویسنده. چون اغلب کتابچه‌ها کم‌حجم‌اند، چند رساله به هم پیوست می‌شود و در یک مجلد (مجموعه) گرد می‌آید. پیشینیان بدان نسخه می‌گفتند گاه مجموعه از چند نویسنده و در چند موضوع است.  
**شرح:** بیان مبهم و تفصیل اجمال. گاه کلام شارح و مصنف در یک جمله است که بدان «شرح مزجی» گویند و گاه جداگانه و به صورت «قال و أقول» شرح منفصل است.

# سیری در انوار المشعشعین

علی اشرف صادقی

انوار المشعشعین  
فی ذکر شرافة قم و القمیین  
تألیف

شیخ محمد علی بن حسین نائینی اردستانی کچوئی قمی مورخ  
(-۱۳۳۵ هـ)

جلد اول

اشرف  
الشیخ محمد مرعشی نجفی

تحقیق  
محمد رضا انصاری قمی

انوار المشعشعین، تألیف شیخ محمد علی بن حسینی نائینی اردستانی کچوئی قمی (م ۱۳۳۵ ق)، به کوشش محمد رضا انصاری قمی، قم، کتابخانه بزرگ حضرت آیه‌الله العظمی مرعشی نجفی، ۱۳۸۱ ش / ۱۴۲۳ ق / ۲۰۰۲ م، ۳ ج، ق+۶۰۸+۴۲۳+۵۸۴ ص.

این کتاب درباره تاریخ قم و تاریخچه ورود سادات به این شهر و راویان برخاسته از آن است. مؤلف، هر یک از سه جلد را به نام جداگانه‌ای نامیده است: جلد اول آن انوار المشعشعین فی ذکر شرافة قم و القمیین؛ جلد دوم انوار المشعشعین فی بیان حالات الرواة القمیین و جلد سوم انوار المشعشعین فی ذکر ورود الطالبین الی القمیین نام دارد. سال تألیف آن بین سال‌های ۱۳۲۰ تا ۱۳۳۰ قمری است. مؤلف در جلد اول، دو جا به تاریخ ۱۳۲۰ اشاره کرده است؛ یک جا در پایان مقدمه که می‌گوید: «در بلدة طيبة قم تحریر شد در روز یکشنبه [ ]»<sup>۱</sup> شهر جمادی الثانی سنه ۱۳۲۰»؛ بار دیگر در ص ۴۴۰ که

۱. شماره روز در متن، از قلم افتاده است.

رسیده است.

جلد اول کتاب در دوازده باب تدوین شده که شش باب اول آن در باب تاریخ شهر قم، تاریخ آمدن اعراب به قم، ذکر کاریزها و مزارع و قراء و راهها، پلها و جویها و میدانها و خراج قم است. این شش فصل، که ۲۳۱ صفحه از کتاب را دربر گرفته، همگی از تاریخ قم حسن بن محمد بن حسن قمی، تألیف شده در سال ۳۷۸ هجری، گرفته شده و هیچ نکته تازه‌ای ندارد، جز آن‌که به سبب تفاوت نسخه چاپی تاریخ قم با نسخه‌هایی که در دست مؤلف بوده، بسیاری از نام‌های منقول در انوار با همان نام‌ها در تاریخ قم چاپی تفاوت دارند و البته صورت منقول در تاریخ قم صورت درست‌تر این نام‌هاست. در بسیاری از عبارت‌ها نیز افتادگی وجود دارد. مصحح محترم تمام این اختلافات را در حاشیه توضیح داده‌اند و افتادگی‌ها را از تاریخ قم چاپی در داخل قلاب اضافه کرده‌اند.

نسخه‌های ترجمه تاریخ قم طبق بررسی آقای دکتر مدرسی طباطبائی به دو دسته تقسیم می‌شوند:

نسخه «آ» که چندین نسخه براساس آن در دست است. این نسخه تا چند صفحه‌ای از آغاز باب پنجم را داراست و نسبت به نسخه «ب» برخی جدایی‌ها و در برخی موارد، اضافاتی دارد.

نسخه «ب»، که نسخه‌هایی مبتنی بر آن قدیم‌ترین نسخ کتاب هستند، اما این نسخه کامل‌ترین آنها نیست و در آن خطاهایی بسیار، به خصوص در ابیات عربی و اسامی اماکن، دیده می‌شوند. نسخه چاپی نیز با این نسخه موافق و مطابق است، جز در برخی ابیات عربی صفحات اخیر کتاب.<sup>۱</sup>

مؤلف انوار المشعشعین چند نسخه از ترجمه تاریخ قم را در اختیار داشته و خود در ص ۲۷۱ جلد دوم کتاب، به این مطلب اشاره کرده است. در صفحه ۳۱۳ می‌گوید: «دو نسخه از ترجمه کتاب تاریخ قم را ملاحظه نمودم» و در ص ۳۱۵ به نسخه سومی اشاره می‌کند. مصحح در حاشیه صفحه ۳۱۳ می‌نویسد: «مؤلف کتاب در ص ۱۰۶ اصل ... گوید که چهار نسخه از ترجمه کتاب تاریخ قم را ملاحظه نمودم»، اما این

می‌نویسد: «الحال که سنه ۱۳۲۰ می‌باشد...» بنابراین، قول مصحح در صفحه «ذ»، که می‌نویسد: «این کتاب... که طی پنج سال یعنی از سال ۱۳۵۲ (کذا به جای ۱۳۲۵) هق تا سال ۱۳۳۰ هق به آماده‌سازی و نوشتن آن مشغول بوده...» و نیز قول همو در صفحه «ز»، که می‌نویسد: «جلد نخست انوار المشعشعین در سال ۱۳۲۷ هق یعنی دو سال پس از تدوین در ۲۴۲ ص در تهران به شیوه چاپ سنگی به چاپ رسید»، درست نیست.

در جلد دوم، سه جا به سنه ۱۳۳۰ اشاره دارد: یکی در صفحه ۶۶ که می‌نویسد: «این زمان که سنه هزار و سیصد و سی می‌باشد...»؛ دیگری در صفحه ۱۰۸ که عین این عبارت را تکرار می‌کند؛ و سوم در صفحه ۱۳۹ که در آن آمده است: «در این ازمه که سنه هزار و سیصد و سی می‌باشد...».

اما تاریخ نگارش جلد سوم سال‌های ۱۳۲۴ و ۱۳۲۵ است. مؤلف در پایان مقدمه این جلد می‌نویسد: «شروع نمودم در تألیف این جلد سیم در ماه ذوالقعدة الحرام سنه هزار و سیصد و بیست و چهار از هجرت نبویه» و در صفحات ۳۲۹ و ۴۲۴ می‌گوید: «الحال که سنه (سال) هزار و سیصد و بیست و پنج می‌باشد...».

هم‌چنان‌که مصحح محترم در صفحه «ز» اشاره می‌کند، جلد نخست این کتاب در سال ۱۳۲۷ ق به چاپ رسیده است. عکس روی جلد و صفحه اول و آخر متن و صفحه پایان این چاپ نیز در صفحات «ز» - «ظ» مقدمه گراور شده است. از اصل این کتاب، یک نسخه بیشتر در دسترس نیست و آن نسخه‌ای است که متعلق به خاندان مؤلف بوده و به کتابخانه مرحوم آیه‌الله مرعشی منتقل شده است. پیش از چاپ کنونی کتاب، دانشمند محقق، آقای دکتر حسین مدرسی طباطبائی، که اکنون استاد دانشگاه‌های آمریکا است، فهرست باب‌های جلد اول و دوم و فهرست دانشمندان مورد بحث در جلد سوم کتاب را همراه با بحثی درباره خود اثر در کتاب‌شناسی آثار مربوط به قم (قم، ۱۳۵۳، ص ۱۳۲ - ۱۵۹) آورده بود.

اکنون جای خوش‌وقتی است که متن کامل کتاب با تصحیح فاضل ارجمند آقای انصاری به صورت پسندیده‌ای به چاپ

۱. حسین مدرسی طباطبائی، کتاب‌شناسی آثار مربوط به قم، ص ۴۲-۴۳.

عبارت که مربوط به صفحه ۳۱۵ متن چاپی انوار می‌شود، در این صفحه به شکل دیگری آمده است.

ظاهراً همه نسخه‌ها و شاید بعضی نسخه‌های تاریخ قم، که در دست کچوئی بوده، از نسخه‌های دسته «آ» بوده‌اند؛ زیرا در منقولات مؤلف از تاریخ قم در بعضی جاها نسبت به نسخه چاپی اضافاتی وجود دارد که مصحح به بیش‌تر آن‌ها اشاره کرده است؛ از جمله دو عبارت که در صفحات ۱۹۷ و ۲۰۲ جلد اول انوار آمده‌اند و نیز نامه یک صفحه و نیمی صاحب بن عباد به عربی در جلد دوم، ص ۳۰۹ - ۳۱۰ که جای آن در تاریخ قم در ص ۲۲۰، سطر ۱۵، بعد از عبارت «تهنیت کرد» است.

این‌که گفته شد نسخه چاپی تاریخ قم صحیح‌تر از نسخه‌های کچوئی بوده است، از نمونه‌هایی که در زیر نقل می‌شود، اثبات می‌گردد:

الف. در تاریخ قم، ص ۲۶، س ۲۱، آمده: «جانفدق که آن صیمره است». در انوار، ج ۱، ص ۳۱، س ۹ به جای صیمره، «تیمره» آمده که مصحح آن را به «تیمره» بدل کرده است. «صیمره / صیمره» شهری بوده که ویران شده و خرابه‌های آن در اراضی دره شهر کنونی در پشتکوه (ایلام) قرار دارد. یادآوری می‌گردد که «مهرجانفدق» نیز در انوار و تاریخ قم تصحیف «مهرجانفدق» است؛ همچنان که «ماسیدان» در سطر بالای همین عبارت در کتاب مزبور تصحیف «ماسبدان» است.

ب. در تاریخ قم، ص ۲۳، س آخر، «دارابجرد» آمده که در انوار، ج ۱، ص ۴۵، س ۴ به «دارابجر» تصحیف شده است.

ج. در تاریخ قم، ص ۲۴، س ۹، «ویران آبادان کرد کواد» در انوار، ج ۱، ص ۴۵، س ۱۵، به «ویران آبادان کرد کواد» تصحیف شده است. البته خود ویران آبادان کرد کواد صورت تغییر یافته «ایران و نارد کواد» است که در منابع پهلوی آمده و معنای آن «شهر ایران که قباد مرتب کرد» می‌باشد. این نامی است که در زمان قباد به قم داده بودند. ظاهراً چون مؤلف تاریخ قم یا منابع آن معنای فعل «وناردن» را نمی‌فهمیده‌اند، آن را به عبارت مزبور تبدیل کرده‌اند.

د. در تاریخ قم، ص ۲۵، س ۱، نام «درام» که مخفف «درام» است در انوار، ج ۱، ص ۴۶، س ۷ و ۱۱ به «ورام» تصحیف شده است.

ه. در انوار، ج ۱، ص ۵۲، نام‌های «ازرودقان» و «شاه بستانان» و «کج» تصحیف «ازدورقان»، «شابستانان» و «کمج» می‌باشند که در تاریخ قم آمده‌اند. البته ممکن است خود «کمج» نیز تصحیف «کیج» باشد.

و. در انوار، ج ۱، ص ۵۵، نام‌های «خزران» و «زواه» و «جوز» تصحیف «خوزان» و «وزواه» و «جوزه» می‌باشند که در تاریخ قم آمده‌اند.

ز. در انوار، ج ۱، ص ۵۶، نام‌های «رود نان» و «دولاسر» تصحیف «رود آبان» و «دور آخر» هستند که در تاریخ قم آمده‌اند.

ح. در انوار، ج ۱، ص ۷۳، س آخر، کلمه «خزیندار» تصحیف «خرینداد» است که در تاریخ قم، ص ۲۴۴ آمده. جزء اول این نام «خز» (= خور، خورشید) و جزء دوم آن از فعل بِنَدادن (= و ندادن پهلوی به معنای یافتن) است.

ط. در انوار، ج ۲، ص ۲۰۵، «خوزن» و «دولاخر» تصحیف «خورزن» و «دوراخر» هستند که در تاریخ قم آمده‌اند.

ی. در انوار، ج ۲، ص ۳۰۶، «روز انیران» تصحیف «روز ایزان» است که در تاریخ قم آمده.

ک. در انوار، ج ۱، ص ۴۳۹، کلمه «چبچه»، در تاریخ قم، ص ۶۰، به صورت «چشمه» و نسخه بدل آن به صورت «جشمجه» (ظاهراً صورت معرب آن) و در نسخه تاریخ قم به خط پسر مترجم به شکل «جشجه» آمده و ظاهراً صورت درست‌تر همان است که در تاریخ قم چاپی آمده است.

البته در بعضی موارد نیز نسخه‌های مؤلف انوار ضبط صحیح‌تری نسبت به تاریخ قم ارائه می‌دهند، مانند ضبط «جویردکان» (انوار، ج ۱، ص ۱۸۴) که در تاریخ قم یک بار به شکل «جوسردکان» (ص ۱۱۳)، با نسخه بدل «جوهر دکان» آمده، اما در ص ۱۳۵ به شکل «جویردکان» ضبط شده است. ضبط اخیر را خلاصه البلدان، ص ۲۱۰ نیز تأیید می‌کند. این نام امروز جُردکان تلفظ می‌شود که نام مزرعه‌ای است. تلفظ جویردکان احتمالاً باید Juyardakān باشد.

باب هفتم کتاب دربارهٔ وزرای قمی است. مآخذ مؤلف در این باب، عمدتاً مجالس المؤمنین، تحفة الوزراء، تاریخ الوزراء (که مسلماً غیر از تاریخ الوزراء نجم‌الدین ابوالرجاء قمی است؛ زیرا

مدفون هستند.<sup>۲</sup>

صاحب تاریخ قم (ص ۲۱۶) می‌نویسد: «محمد بن موسی مبرقع را در سرایی، که به نام او معروف بود، دفن کردند و در قدیم، آن سرا به نام سرای محمد بن ابی‌الحسن بن ابی‌خالد اشعری ملقب به «شیبوله» [یا شنبوله] معروف بوده و اول کسی را که در آنجا دفن کردند موسی<sup>۳</sup> بن محمد بن علی بن موسی [الرضا] یعنی «موسی مبرقع» بود.»

کچوئی از بدر مشعش حاجی میرزا حسین نوری، نام سایر کسانی را که در این دو بقعه مدفون بوده‌اند، نقل می‌کند که البته مأخذ نوری در مورد این نام‌ها معلوم نیست. در میان این نام‌ها، نام چند زن نیز دیده می‌شود و وجه تسمیه این محل به «چهل دختران» بدین‌سان روشن می‌شود. نام «چهل دختران» را در دهه‌های اخیر به «چهل اختران» بدل کرده و اکنون آن را به همین شکل می‌نویسند.

بعد از «چهل دختران» مؤلف به مزار «احمد بن قاسم عریضی» می‌پردازد (ص ۵۱۳). این مقبره به نوشته تاریخ قم (ص ۲۲۵) در گورستان «مالون» قرار داشته است. اکنون این امامزاده به نام «شاه احمد قاسم» معروف است. به نوشته تاریخ قم، احمد بن قاسم مفلوج و عنین بوده و چشم‌های او نیز در اثر آبله کور شده بوده، اما بعدها مردم قم از او طلب شفا می‌کرده‌اند. ابن طباطبائی نیز در المستقلة الطالبيه (چاپ نجف، ۱۳۳۸، ص ۲۵۳) به این مقبره اشاره دارد.

مؤلف سپس به بحث در باب مقبره مشهور به «علی بن جعفر» در «در بهشت» می‌پردازد و در ضمن اشاره می‌کند: علی بن جعفر صادق علیه السلام در «عریض» روستایی در کنار مدینه،

۱. «بابلان» قبرستانی بوده است در محل صحن آینه کنونی و میدان آستانه و محل باغ ملی سابق که عده‌ای از طالبیان و راویان اخبار در آنجا مدفون بوده‌اند. حرکت حرف «ب» دوم این کلمه معلوم نیست، اما پسوند آن پسوند نسبت است که در پایان بسیاری از جاینام‌ها دیده می‌شود. بنابراین، جزء اول این نام باید نام شخصی باشد که این مکان به او منسوب شده است. ظاهراً این نام، یعنی بابل، شکلی تحبیبی از کلمه «باب» یا «بابا» بوده و احتمالاً «بابل» تلفظ می‌شده. کلمه بابویه نیز صورت تحبیبی دیگری از همین نام است.

۲. درباره این دو مقبره و مقبره سومی که در کنار آن‌ها است، ر.ک: حسین مدرّس طباطبائی، تربت پاکان، قم، ۱۳۵۵، ج ۲، ص ۷۶-۸۲.

۳. صحیح «محمد بن موسی» است. ر.ک: همان، ص ۷۸-۷۹ و محمد علی اردستانی کچوئی قمی، انوار المشعشین، ج ۲، ص ۳۱۵-۳۱۷.

دو فقره‌ای که از آن نقل می‌کند، در این کتاب نیامده است). تاریخ یافعی، ابن خلکان، ثعالبی، حبيب السیر، [نقض] شیخ عبدالجلیل رازی و جامع التواریخ (احتمالاً جامع التواریخ حسنی یزدی) است.

باب هشتم، ص ۲۶۱-۳۵۴ در ذکر احادیثی است در باب شرافت و فضیلت قم و مأخذ مؤلف در این‌جا عمدتاً بحار الانوار است.

در این باب، نکته‌ای نیاز به توضیح دارد و آن این‌که در ص ۳۱۷ حدیثی به نقل از بحار الانوار آمده که در آن، کلمه «جمر» به کار رفته و علامه مجلسی آن را «جَمَر» خوانده و نام نهری در قم قبل از بنای شهر دانسته است. مؤلف در این‌جا می‌گوید: «جَمَر مذکور در روایت، معرب «کَم» و اسم از برای مزرعه‌ای است در قم (ص ۳۱۸) بی‌شک، «جَمَر» در این‌جا غلط و صحیح آن «جُمَر» معرب «کُمَر» است که نام مزرعه و اراضی‌ای در شمال غربی قم در ساحل راست رودخانه است.»

باب دهم درباره «مسجد جمکران» است. مؤلف در این‌جا قدری از مطالب تاریخ قم را در باب ده «جمکران» نقل کرده است، سپس از کلمه طَیْبَه و نجم الثاقب حاجی میرزا حسین نوری نقل می‌کند که در تاریخ قم به نقل از مونس الحزین فی معرفة الحق و الیقین شیخ صدوق آمده که بنای مسجد «جمکران» به دستور حضرت مهدی علیه السلام بوده است. مصحح در حاشیه اشاره می‌کند که در میان مؤلفات امامیه، چنین کتابی به شیخ صدوق نسبت داده نشده است و به دلایل تاریخی، مطلبی که در چنین کتابی نقل شده، صحت ندارد. قبلاً نیز بعضی از محققان نشان داده‌اند که این نام از برساخته‌های دوره صفویه است.

باب یازدهم در ذکر مزارات قم است. مؤلف ابتدا بحثی در باب قبر حضرت فاطمه معصومه علیها السلام مطرح می‌کند، سپس به طالبیانی که در مقبره بابلان<sup>۱</sup> مدفون بوده‌اند، اشاره می‌کند. مأخذ اصلی مؤلف در این مبحث، تاریخ قم است. وی سپس به شرح قبور دو مقبره واقع در محله «چهل دختران» می‌پردازد. «چهل دختران» در تداول مردم قم، نام محله‌ای است که تا زمان کچوئی، محله موسویان نام داشته، زیرا فرزندان و منسوبان موسی مبرقع، پسر امام محمد تقی علیه السلام، در آن‌جا

مدفون است و مدفون در این جا باید علی بن حسن بن عیسی بن محمد بن علی بن جعفر باشد. اما آقای مدرّسی طباطبائی معتقد است: مقبره علی بن حسن در شمال قم، در نزدیکی «نهر سعد» بوده که در نزدیکی «گمر» (حدود خیابان باجک کنونی) قرار داشته؛ زیرا به نوشته تاریخ قم (ص ۲۲۸) دروازه‌ای به نام «علی بن حسن علوی عریضی» در آن جا واقع بوده و به حدس ایشان، احتمالاً از این دروازه به مقبره او می‌رفته‌اند.<sup>۱</sup> اما صرف وجود دروازه‌ای به نام او در شمال قم نشان‌دهنده این مطلب نیست که قبر او نیز در این محل بوده است.

مقبره «سلطان محمد شریف» و «شاهزاده حمزه» در همین باب شرح داده شده‌اند. مؤلف به خوبی اشاره می‌کند که محل دفن حمزه بن موسی بن جعفر محل اختلاف است. بعضی آن را در شیراز و بعضی در ری می‌دانند. اما در تاریخ قم (ص ۲۱۶)، این مرقد در قم دانسته شده و طبیعی است که قول او با آن قدمت، حجت و بی‌اعتبارکننده اقوال مؤلفان دوره‌های بعد است.

بقعه «شاهزاده احمد» در کنار مرقد «شاهزاده حمزه» و بقعه معروف به «سید سربخش» و بقعه‌های «خاک فرّج» از جمله بقعه «صفورا» و بقعه «شاهزاده احمد» و بقعه بیرون «شاه حمزه» نیز در همین باب مورد بحث قرار گرفته‌اند و مؤلف سعی کرده است نسب این امامزادگان را مشخص کند، اما بسیاری از گفته‌های او حدس صرف است و نباید آن‌ها را مسلم تلقی کرد.<sup>۲</sup>

مؤلف مقبره‌ای را که به اعتقاد مردم قم متعلق به احمد بن اسحاق اشعری قمی بوده و روبه‌روی مسجد امام حسن عسکری و نزدیک پل علیخانی قرار دارد، به استناد عبارتی از عمده الطالب، که می‌گوید: «ناصرالدین علی، مدفون است به شوق قم در مدرسه‌ای واقع در محله سورانیک»، احتمالاً قبر ناصرالدین علی بطحانی دانسته و خود صریحاً گفته: «این تعیین مدفون در این بقعه احتمال است» (ص ۵۴۷). مؤلف این مطلب را در جلد دوم، ص ۱۲۰ - ۱۲۱ و جلد سوم، ص ۳۸ نیز آورده است. پس از این حدس مؤلف، این بقعه در قم به «شاهزاده ناصر» معروف شده است. چنان‌که آقای دکتر مدرّسی طباطبائی نوشته‌اند: در اقدم و اصح نسخه‌های عمده الطالب، به جای «بشوق قم»، «بشوق بم» آمده و با توجه به

کرمانی بودن مؤلف این کتاب، این ضبط صحیح‌تر به نظر می‌رسد. آقای مدرّسی با استناد به تاریخ قم (ص ۲۲۱ - ۲۲۲) احمد بن اسحاق مزبور را احمد بن اسحاق بن ابراهیم عسکری، نواده امام هفتم، دانسته است.<sup>۳</sup>

باب دوازدهم کتاب (ص ۵۵۵ - ۵۶۴) در ذکر آبه (= آوه از توابع ساوه) است که از قدیم، از مراکز تشیع بوده است.

جلد دوم کتاب درباره اعقاب ائمه شیعه علیهم‌السلام است که به قم آمده و در آن جا ساکن بوده یا در گذشته‌اند. ماخذ مؤلف در این جلد، تاریخ قم، عمده الطالب، نسخ التواریخ، جنة النعیم، بحار الانوار، مرآة البلدان، بدایع الانوار، فضائل السادات، کلمة طیبه، منتقلة الطالبیة، روضات الجنّات، کشف الغمّة، تذکرة الخواص ابن جوزی، زینة المجالس، مشکلات الادب، مجمع البحرين، مجمع البیان، رساله امیر منشی در احوال بلدة قم و غیر آن است.

مؤلف در این جلد سعی کرده است نسب امامزاده‌هایی را که اکنون در قم وجود دارند، مشخص کند یا درباره آن‌ها حدس‌هایی بزند؛ از این جمله‌اند: شاهزاده زید (ص ۱۵۶، ۱۸۰)، سلطان محمد شریف (۱۵۳، ۱۶۶)، شاه جعفر غریب (۱۸۰)، هادی و مهدی (۱۸۴)، طیب و طاهر (۱۱۴، ۲۰۶)، شاه جمال (۲۳۱)، سید سربخش (۲۳۱)، شاه جعفر (۲۳۲)، علی بن جعفر (۲۳۶، ۲۳۸)، احمد بن قاسم (۲۴۳)، شاه ابراهیم (۲۵۳)، شاه حمزه (۲۶۴ - ۲۶۳)، و مقابر محله موسویان (چهل دختران) (۳۱۶، ۳۱۹، ۳۲۰).

بسیاری از گفته‌های مؤلف را در مورد امامزاده‌های مذکور باید با احتیاط کامل تلقی کرد، چنان‌که خود نیز آن‌ها را با قیود «احتمالاً»، «احتمال دارد» و مانند آن آورده است؛ مثلاً «شاهزاده زید» را احتمالاً زید بن حسن عزیزی بن علی بن حمزه بن احمد بن محمد بن اسماعیل بن محمد بن عبدالله الباهر بن امام زین‌العابدین دانسته است (ص ۱۵۶، ۱۸۰)، در حالی که این مقبره را سابقاً «شاه ظهیر» می‌گفتند و مردم قم آن را «شاه ظهیر» تلفظ می‌کردند، چنان‌که نگارنده در کودکی همیشه آن را "sāze'ir" می‌شنید، اما از اوایل این قرن، آن را به

۱. تربت پاکان، ج ۲، ص ۴۲.

۲. درباره بقعه این امامزادگان و بسیاری دیگر، ر.ک: همان، ج ۲، ص ۳۵ - ۱۰۶.

۳. همان، ج ۲، ص ۱۰۳.

نام شاهزاده زید شناسانده‌اند.<sup>۱</sup> بعضی از این مقابر در جلد اول نیز مورد بحث قرار گرفته‌اند؛ مانند شاه حمزه، سلطان محمد شریف، سید سربخش، علی بن جعفر، احمد بن قاسم، چهل دختران. غیر از اطلاعاتی که مؤلف از منابع مزبور درباره طالبیان قم جمع‌آوری کرده، بعضی نکات دیگر نیز در این جلد وجود دارند؛ مانند این‌که مسجد «بالاسر» قم را در زمان مؤلف، مسجد «تنبی» [طَنَبی] می‌گفته‌اند (ص ۱۵۴)، یا این‌که در ص ۱۶۶ در صحبت از آسیای «مبارک‌آباد» که مؤلف تاریخ قم (ص ۵۳) آن را نزدیک صحرای «سکن» دانسته، نوشته است: «مراد از «مبارک‌آباد» همین زمینی می‌باشد که یک طرف آن متصل به زمین خاک فرج می‌باشد و یک طرف آن متصل به رودخانه می‌باشد که آن را زمین سکن گویند.» «مبارک‌آباد» همان جایی در ساحل چپ رودخانه است که چهل و اندی سال پیش میدان بارفروش‌ها در آن ساخته شد و خاک فرج در شمال آن قرار دارد.

مؤلف تاریخ قم (ص ۶۳) درباره «سجن» می‌گوید: «این دیه را از بهر آن سجن نام نهادند که ریگستان و سنگلاخ بوده است و زمین [ای] که در آن سنگ و ریگ باشد، آن را سجن و سکن خوانند.» «سکن» بی‌شک باید «سگن» خوانده شود و «سجن» معرب آن است. «سگن» مشتق است از "sag"، صورت پهلوی کلمه سنگ، که در نام سگسر = «سنگسر» در متون جغرافیایی قرن‌های سوم و چهارم و در کلمه قرآنی «سَجَّیل» معرب سگ گل نیز دیده می‌شود، و پسوند "en" (مخفف -een) ویژه نسبت و جنس. پس تلفظ این کلمه باید "sagen" و محل آن نیز باید همان حوالی خاک فرج باشد.

در ص ۱۰۸، به مناسبت بحث از نام «سلمة بن خطاب براوستانی ازدورقانی»، درباره روستای «ازدورقان»، که مؤلف تاریخ قم (ص ۱۱۳ و ۱۳۵) آن را جزو «طسوج» و ناحیه «رودآبان» آورده است، می‌نویسد: «همان است که اکنون در السنه اهل قم به «زرقان» مشهور است و از آنجا تا مزرعه «براوستان» تقریباً یک میدان راه است. از عبارت مؤلف برمی‌آید که «ازدورقان» به عقیده او، ابتدا به «ازرقان» خلاصه شده و بعد به صورت «زرقان» درآمده است.<sup>۲</sup> غلامحسین افضل‌الملک کرمانی در تاریخ

و جغرافیای قم، که آن را در ۱۳۰۵ ق نوشته نیز به یکی بودن این دو نام اشاره کرده است.<sup>۳</sup> افضل‌الملک می‌نویسد: «مزرعه زرقان، اسم قدیم آن «دورقان» می‌باشد. از کثرت استعمال به «زرقان» مشهور شده است ... از نهر براوستان نهر آن را بریده‌اند.» دورقان در این‌جا غلط چاپی است. وی در روایت دیگری از این کتاب به نام کتابچه تفصیل و حالات دارالایمان قم، این نام را به شکل درست خود نقل کرده است.<sup>۴</sup>

معلوم می‌شود اعتقاد به اشتقاق «زرقان» از «ازدورقان» در میان فضلی قم رایج بوده و کچوئی و افضل‌الملک آن را شنیده بوده و در کتاب‌های خود نقل کرده‌اند. مجاورت دو ده «براوستان» و «ازدورقان» موجب شده است که سلمة بن خطاب را «براوستانی ازدورقانی» بنامند. علاوه بر مطابقت جغرافیایی ازدورقان با زرقان، از نظر زبان‌شناسی نیز اشتقاق زرقان از ازدورقان ممکن است. زرقان امروز در تداول مردم قم «زُرُقون» (به ضم اول) تلفظ می‌شود. بنابراین، تلفظ قدیم آن باید «آزْدورْقان» "azdûraqân" بوده باشد که ابتدا به آزورقان "azûrqân"، سپس به زورقان "zûrqân" و بعد به زرقان "zorqân" (تلفظ کنونی) بدل شده است.

نکته دیگری نیز در این‌جا به توضیح نیاز دارد: در تاریخ قم آمده است: «و از محمد بن الحسین، ابوالعباس احمد در وجود آمد و او در مقبره‌ای که در درب علی بن الحسن العلوی العریضی است، به نزدیک سعد نهر مدفون است و این درب معروف است به بُریهه دختر ابی‌علی بن الرضا علیه السلام» (ص ۲۲۸). مؤلف به دنبال این عبارت افزوده: «پس معلوم می‌شود آن مقبره مذکوره همان بقعه‌ای است که الیوم در کنار قبرستان علی بن جعفر واقع است و معلوم می‌شود که در آنجا سعد اشعری نهری داشته و منسوب به‌سوی او بوده و ایضاً معلوم می‌شود که به هر جهت، در آنجا دربی ساخته که منسوب به او بوده و آن درب منسوب به او همین دربی است که الیوم مشهور است به «دروازه کاشان» و در آن زمان معروف بوده

۱. همان، ج ۲، ص ۹۸.

۲. نیز ر.ک: انوار المشعین، ج ۳، ص ۲۲۲-۲۲۳.

۳. غلامحسین افضل‌الملک کرمانی، تاریخ و جغرافیای قم، تصحیح مدرس طباطبائی، تهران، وحید، ۱۳۵۶، ص ۱۸۷.

۴. حسین مدرّسی طباطبائی، راهنمای جغرافیای تاریخی قم، قم، ۱۳۵۵، ص ۸۰.

به «درب بُریهه» (ص ۱۹۸).

طبق نوشته تاریخ قم (ص ۳۳ و ۵۰) «جوی سعد» را سعد بن مالک بن احوص از داخل شهر به سعدآباد، که خود در دروازه ری احداث کرده بود، آورد. بنابراین، «جوی سعد» در شمال شهر بوده و به دروازه کاشان ارتباطی نداشته است.

محل دروازه بُریهه نیز باید در همان منطقه شمال شهر در اراضی گَمَر (جَمَر) در انتهای خیابان باجک بوده باشد. بنابراین، قبر ابوالعباس احمد نیز باید در همان منطقه جست و جو شود.

ناگفته نگذاریم که دنباله عنوان روی این جلد، یعنی فی بیان حالات الزوارة القمیین، مربوط به جلد سوم کتاب است و عنوان جلد سوم، یعنی فی ذکر ورود الطالبین الی القمیین، مربوط به جلد دوم است و معلوم نیست هنگام چاپ چگونه این اشتباه پیش آمده است.

جلد سوم کتاب شرح حال راویان و محدثان و فقهای شیعه قمی است. مؤلف این شرح‌حال‌ها را عمدتاً از کتاب‌های رجال شیعه و ریاض العلماء افندی اصفهانی و عمدة الطالب، تاریخ قم و مجالس المؤمنین و چند کتاب دیگر، که نام آن‌ها در مقدمه کتاب (ص ۲۰) آمده، نقل کرده است. تعداد کسانی که نام و شرح حالشان در این مجلد آمده، ۷۴۲ تن هستند (طبق شماره گذاری کتاب) که البته بعضی از این نام‌ها احتمالاً تکراری‌اند؛ زیرا بعضی از آن‌ها بدون هیچ‌گونه توضیحی در بعضی منابع مؤلف آمده و چه بسا همان نام با توضیحی در یک یا چند منبع دیگر او ذکر شده‌اند. بیش‌تر شرح حال‌های این کتاب درحقیقت، «شرح حال» به معنای واقعی آن نیست. غیر از شرح حال دانشمندانی که زمان حیات و آثارشان مشخص است و در کتاب‌ها آن‌ها را شرح داده‌اند، سایر سرگذشت‌ها، که مربوط به راویان اخبار هستند، بیش‌تر مربوط به ثقه بودن یا نبودن آن‌ها و کسانی که از آن‌ها روایت کرده‌اند، یا به‌عکس و توضیحاتی از این قبیل است. در مورد بسیاری دیگر، این‌گونه توضیح‌ها نیز در دست نیست؛ مثلاً در مورد «حسن بن علی بن آدم قمی» (ش ۲۰۵) فقط گفته شده: «مکنی به ابی‌صدام، و از برادر او حکایتی است»، یا در مورد «حسن بن محمد جمهور قمی» (ش ۱۹۹) گفته شده: «در عین

الغزال مذکور است»، یا در مورد «قاضی ابوسعید قمی» (ش ۷۴۲) آمده: «قبر او در نزدیکی بقعة علی بن بابویه قمی [است]» و از بعضی‌ها هم فقط نام آن‌ها آمده است؛ مانند ش ۳۱۷.

در این جلد نیز بعضی اجتهادات به چشم می‌خورد که برخی از آن‌ها جای بحث دارد؛ مثلاً مؤلف در ص ۶۸، ذیل شرح حال «احمد بن محمد بن خالد برقی» می‌نویسد: «برقی منسوب است به برقه قم و مراد از «برقه» قم رودخانه‌ای است که الحال مشهور است در میان اهل قم به رودخانه «بیرقان» یا «بیدقان».

اولاً، نام این محل در تاریخ قم (ص ۲۲ و ۲۶۴) به شکل «برق‌رود» ضبط شده است. ثانیاً، «برق‌رود» آن‌چنان‌که مؤلف تاریخ قم (ص ۲۶۴) به آن تصریح می‌کند، نام رستاقی (مطابق تقسیمات امروز: بخشی) بوده است. ثالثاً، انطباق آن با رودخانه «بیرقان» هیچ وجهی ندارد. «بیرقان» امروز نام یکی از دهات «قهستان» قم است و در تاریخ قم دوبار به شکل «بیرکان» و جزء جبل (یا جبال) ذکر شده (ص ۱۲۱ و ۱۳۶)؛ یک بار نیز در ص ۱۲۱ به شکل «نیرکان» آمده که بی‌شک تصحیف و تکرار همان «بیرکان» است. «بیرکان» بی‌تردید، باید «بیرگان» خوانده شود که «بیرغان» (با «غ») مبدل آن است و آن همان است که امروز آن را «بیرقان» می‌نویسند. رابعاً، چنان‌که از تاریخ قم (ص ۲۲) برمی‌آید، «برق‌رود» نزدیک «تیمره» بوده که ظاهراً منطبق بر «کمره» کنونی است و با «بیرقان» کنونی فاصله زیادی دارد. ظاهراً کچوئی براساس شباهت لفظی میان «برق‌رود» و «بیرقان» آن دو را بر هم منطبق دانسته است.

درباره خاندان «رضوی» قم نیز باید توضیحی داده شود که مؤلف صفحات ۳۶۱-۳۶۵ کتاب را به آن اختصاص داده است. این سادات، که شجره کامل آن‌ها نیز در ص ۳۶۱ آمده، امروز «برقی» نامیده می‌شوند و جدّ اعلای آنان، همان‌گونه که در کتاب آمده، «آمیروزا میران»<sup>۱</sup> بوده است که عمدتاً در محله «سیدان» (= سیدان) ساکن‌اند.

۱. آمیروزا میران جدّ مادری نگارنده است، از طریق آمیروزا سید، از طریق حساجی میرزا فتح‌الله، از طریق آسید نصرالله، از طریق آقا فتح‌الله (م ۱۳۳۷ ش).



ابوالصلت مذکور فقط همین نام است. آقای مدرسی طباطبائی درباره مدفون در این بقعه حدس دیگری زده است. وی به این مناسبت، که شیخ عبدالجلیل رازی در نقض (ص ۱۶۴) از مدرسه «سعد صلت» در قم یاد می‌کند، می‌گوید: «می‌تواند بود که آن [مدرسه] همین جا و این بقعه مدفن بانی مدرسه بوده باشد» و به دنبال آن، می‌نویسد: «خاندان صلت از دودمان‌های علمی قم در دو قرن سوم و چهارم بوده و چند تن از دانشمندان و محدثان این دو قرن قم از آن برخاسته‌اند. صدوق محمد بن علی بن بابویه قمی (در گذشته ۳۸۱) در دیباچه اکمال الدین، از سه تن از بزرگان این خاندان با ستایشی کم‌نظیر یاد می‌کند.»<sup>۳</sup>

همچنان‌که در مقدمه این گفتار گفته شد، مصحح در تصحیح متن و الحاق حواشی مفید به آن، زحمات زیادی کشیده و کتاب را به صورت آبرومندی عرضه کرده است. اما چند نکته کوچک درباره اعراب بعضی کلمات و بعضی حواشی به نظر می‌رسد که در این جا ذکر می‌گردد:

در ج ۱، ص ۴۹، ح ۶، درباره «دیر جص» گفته شده: «در متن کتاب «دیر کاج» آمده که احتمالاً همان «دیر گچ» که ترجمه «جص» است، باشد. به احتمال قوی، مقصود از «دیر» همان آتشکده‌های زرتشتی است که پیش‌تر پیرامون قم فراوان بوده ... و گرنه در سرتاسر ایران - بجز نواحی معدودی - مسیحیان و دیری از آنان وجود نداشته است.»

ابودلف مسعر بن مهلهل در الرسالة الثانية (چاپ قاهره، ۱۹۵۵، به کوشش و. مینورسکی، ص ۱۹) این نام را به شکل «دیرکچین» (= دیرگچین) یا «دیر الجص» آورده و آن را قلعه بزرگی دارای برج‌های بسیار بزرگ و باروی عریض بلند آجری دانسته است. اصطخری در مسالک الممالک (چاپ لیدن، ص ۲۳۰) نیز آن را قلعه دانسته و نوشته است: این

مؤلف در ص ۳۵۸، در شرح حال «علی بن محمد بن علی بن سعد اشعری قمی قزذانی»، «قزذان» را از ایضاح علامه با همین ضبط نقل کرده و در صفحه بعد در شرح آن گفته: «قزذان در قم مزرعه می‌باشد و الحال آبادی ندارد و اراضی قزذان، که معروف است، در خارج درب دروازه ری آخر خرابه‌ها و عمارت قدیم قم اتفاق افتاده است، اما در قدیم آبادی بزرگی بوده.»

نگارنده مزرعه‌ای را به نام «قزذان» در قم نمی‌شناسد، اما مزرعه‌ای به نام «غزوان» وجود دارد که از نهر شهرستان مشروب می‌شود و در شرق شهر قرار دارد.<sup>۱</sup> و اهالی قم آن را «قزوان» تلفظ می‌کنند. از «غزوان» در تاریخ قم هفت بار نام برده شده و تنها دو بار برای آن نسخه بدلی به شکل «قزوان» آمده است (ص ۲۳ و ۱۱۳)، اما در قدیم‌ترین نسخه تاریخ قم، که به خط پسر مترجم است، این نام در تمام موارد به شکل «قزذان» و یک بار در ورق ۹۵ رو با ضبط «قزذان» آمده است. در خلاصه البلدان نیز املائی «قزذان» دیده می‌شود (ص ۱۷۶). آقای دکتر مدرسی طباطبائی در تربت پاکان، ج ۲، ص ۱۲ و ۴۹۴ آن را «قزوان» آورده و ظاهراً دلیل ایشان نسخه بدل‌های تاریخ قم و نام کنونی مزرعه غزوان بوده است. نگارنده نیز تصور می‌کند که قزذان تاریخ قم مصحف قزوان بوده و آن همان «غزوان» کنونی است، زیرا تعدادی از روستاهای قدیم قم، که در تاریخ قم آمده‌اند، امروز فراموش شده‌اند؛ مانند «جلنبدان»، «ممجان»<sup>۲</sup> و «سگن» (سجن) و غیر آن‌ها، اما نام‌های کهن روستاها و مزارع کنونی حتماً به شکلی در تاریخ قم آمده‌اند.

مؤلف در ص ۲۴۰، ذیل شماره ۳۱۲، به مناسبت ذکر «شیخ ابوالصلت بن عبدالقادر بن محمد»، که فقط درباره او گفته شده: «فقیه صالح، قرائت نموده بر شیخ ابی‌جعفر ... الی آخر.» می‌نویسد: «احتمال دارد که آن بقعه درب دروازه ری و قم که مشهور است که مدفن شیخ ابوالصلت است، همین ابوالصلت مذکور باشد.»

پیداست که از توضیح مزبور در شرح حال «ابوالصلت» هیچ نکته‌ای درباره زمان زندگی و نسبت او و کارهای علمی‌اش به دست نمی‌آید. مأخذ این توضیح نیز به دست داده نشده است. تنها اشتراک میان نام شخص مدفون در این بقعه با

۱. ر.ک: محمد تقی بیگ ارباب، تاریخ دارالایمان قم، ص ۷۰؛ افضل الملک، تاریخ و جغرافیای قم، ص ۱۸۵-۱۸۶.

۲. تشدید در نام این روستا، در تاریخ قم روی حرف «ج» است، اما از آنجا که یعقوبی در البلدان دوبار (چاپ لیدن، ص ۲۷۳ و ۲۷۴) آن را به صورت «منیجان» آورده، معلوم می‌شود که اصل این نام «منیجان» بوده که به «ممجان» بدل و به «منیجان» تصحیف شده است.

۳. شیخ صدوق، اکمال الدین و اتمام النعمة، تهران، چاپ مکتبه الصدوق، ص ۲-۳؛ ر.ک: تربت پاکان، ج ۲، ص ۱۰.

قلعه محل محافظان پادشاه (بدرقه السلطان) و (در ترجمه اصطخری از محمد بن اسعد شوشتری: بدرقه‌داران) و منزلی برای مسافران است. یاقوت و قزوینی نام این قلعه را به شکل «دیر کردشیر» ضبط کرده‌اند که همچنان که مینورسکی توضیح داده، مصحف «کرد اردشیر» (= ساخته شده به وسیله اردشیر) است.

قزوینی در آثار البلاد (چاپ بیروت، ۱۴۰۴/ ۱۹۸۴، ص ۳۷۱) بنای این دیر را به اردشیر بابکان نسبت می‌دهد. در سال ۷۲۵ ناصرالدین منشی کرمانی در نسائم الاسحار، از این دیر با نام «رباط دیر گچین»، که ابونصر کاشی، وزیر سنجر، آن را تعمیر کرده بود و در زمان وی (منشی) ظاهراً آباد بوده نام برده است.<sup>۱</sup> در سال ۱۲۶۸ ق، که جهانگیر میرزا، پسر سوم عباس میرزا، آثار البلاد را ترجمه کرده، این قلعه ویران بوده است. جهانگیر میرزا می‌نویسد: «حال تحریر ترجمه، آن دیر خراب و راه مابین ری و قم از آن جا گردیده و به راه متعارف حال، که از میان صحرای کبیر می‌گذرد، افتاده».<sup>۲</sup>

به نوشته مینورسکی، به نقل از اشتال، خرابه‌های کاروان‌سرای در سر راه قدیم ری به قم، که از وسط دریاچه کنونی «حوض سلطان» می‌گذشته، در فاصله دو پنجم راه از ری وجود دارد که احتمالاً بقایای همین «دیر گچین» است.<sup>۳</sup>

درباره وجه تسمیه آن به «دیر»، مطلبی که صاحب المعجم درباره «سدیر»، قصری که در حیره برای بهرام گور ساخته شده بود، گفته قابل نقل است: شمس قیس می‌گوید: «و سدیر سه گنبد بود متداخل یکدیگر و آن را «سه دیر» خواندندی؛ عرب آن را «سدیر» کردند و چنین گویند که آن سه گنبد معبد ایشان بوده است و همانا در قدیم، گنبد را به زبان پهلوی «دیر» می‌خوانده‌اند؛ از بهر آن‌که در بعضی از کتب مسالک دیده‌ام که منزلی که از طرف اصفهان بر صوب ری هست و آن را «دیر کچین» (= گچین) می‌خوانند گنبدی مجصص (= گچ‌اندود) بوده است».<sup>۴</sup> البته «دیر» در پهلوی وجود ندارد و عربی است، اما در فارسی، به معنای گنبد به کار رفته، چنان‌که «دیر مینا» را شعرا به معنی فلک به کار برده‌اند. معلوم می‌شود که کلمه «دیر» را در دوره اسلامی، به نام

ابن‌رباط افزوده بوده‌اند و شاید در دوره ساسانی، نام آن «گنبد کردشیر» بوده است. تعبیر «سدیر» به «سه دیر» از مقوله وجه اشتقاق‌های عامیانه است.

کلمه «جص» در ص ۴۹ و ۵۰ انوار، سه بار به شکل «جُص» ضبط شده که درست نیست؛ تلفظ این کلمه در عربی «جَص» و «جِص» است.

در ص ۱۵۱ و ۱۷۲ از جلد سوم نام روستای «صرم» به شکل «صِرْم» ضبط شده است. معلوم نیست این ضبط از مؤلف است یا از مصحح. این ده امروز «سلم» تلفظ می‌شود و در ۹ کیلومتری جنوب غربی قم قرار دارد. «صرم» در تاریخ قم (ص ۶۷ و ۶۸) نیز با همین املا آمده و صورت اصلی آن باید «چرم» باشد. بنابراین، عقیده کسانی که نام این ده را از نام «سلم» پسر فریدون، مشتق می‌دانند، نادرست است.

مصحح - و شاید مؤلف - کلمه «کمیدان» را چند بار با ضم کاف آورده است؛ از جمله در ص ۴۵، ۱۱۶، ۱۷۳ و ۳۱۹ جلد اول و ص ۶۵ و ۶۶ و جلد دوم. ظاهراً منشأ این ضبط اشتقاقی است که در تاریخ قم (ص ۲۳) برای نام «قم» آمده و آن را معرب «کم»، شکل مخفف «کمیدان» دانسته است. اما این نام هنوز در تداول مردم قم به شکل «کمدان» (گمدون) به کار می‌رود. پل «گمدون» و نیز کوچه «پل کمدون» در خیابان فرهنگ قم مشهور است. اراضی «کمدان» در شرق رودخانه، در حدود «خاک فرج» قرار دارد و از نهر «کمدان» مشروب می‌شود.<sup>۵</sup> در «خاک فرج» تا چندی پیش، گنبدی بود که آن را «مسجد کمیدان» می‌دانستند<sup>۶</sup> و این نام بعدها طبق یک قاعده آوایی زبان فارسی، به «گمندان» تحوّل یافته است.<sup>۷</sup> همین صورت است که یاقوت آن را به صورت «کُمدان» ضبط کرده است. علت ضمه اول و دوم

۱. ناصرالدین منشی کرمانی، نسائم الاسحار، ص ۶۸.

۲. قزوینی، آثار البلاد و اخبار العباد، ترجمه جهانگیر میرزا قاجار، به کوشش میر هاشم محدث، تهران، ۱۳۷۳، ص ۴۳۷.

۳. ر.ک: تعلیقات مینورسکی بر الرسالة الثانية، ص ۹۹.

۴. شمس قیس، المعجم، به کوشش مدرّس رضوی، تهران، ۱۳۳۸، ص ۱۹۹.

۵. ر.ک: تاریخ و جغرافیای قم، ص ۱۸۸.

۶. تربت پاکان، ج ۲، ص ۸۳.

۷. ر.ک: نگارنده، مسائل تاریخی زبان فارسی، تهران، ۱۳۸۰، ص ۵۸.

این ضبط بر نگارنده روشن نیست.

افندی نیز در ریاض العلماء (ج ۴، ص ۲۷۱) می‌نویسد: «مخفی نماند که ضبط نسخ در لفظ «کمیدانی» مختلف است؛ بعضی از آن نسخ «کمندان» و برخی «کمیدان» دارند و بعضی آن را به جای دال مهمله با دال معجمه ضبط کرده‌اند (کمیدان و کمندان). همین مطلب است که ترجمه آن در ج ۳ انوار، ص ۳۶۳، ذیل شرح حال «علی بن موسی کمندانی» آمده است. در همین جلد، ص ۵۰۴، در شرح حال «موسی بن جعفر قمی»، «کمندان» به نقل از رجال میرزا به ضم کاف و میم و با دال ضبط شده است و به دنبال آن اشاره شده: «در نقد الرجال [تفرشی]، مثل رجال میرزا مذکور است، اما آنچه امروز مشهور است، «کمیدان» است.»<sup>۱</sup>

علت وجود ذال معجمه در «کمندان» با آن‌که پس از مصوت (یعنی واو و الف و یا و حروف متحرک به تعبیر قدما) قرار نگرفته، این است که اصل این کلمه «کمیدان» بوده است. صورت «کمندان» ظاهراً فقط در دوره محدودی رایج بوده و بعدها همان صورت «کمیدان» جای آن را گرفته است. امروز «کمندان» نام سه روستا در اصفهان و همدان و بروجرد است.

در همین جا، حاشیه ص ۵۵۵ از قول آقای قوانینی، از نوادگان دختری میرزای قمی، نقل شده که میرزا اهل روستای «جیلان» لرستان بوده، نه گیلان. این مطلب ظاهراً نادرست باشد. خاندان میرزائی قمی همه از نوادگان دختری میرزای قمی هستند و به چنین چیزی اعتقاد ندارند.

تعداد غلط‌های چاپی کتاب کم است. در ذیل، صورت صحیح چند غلط، که ممکن است موجب گمراهی خوانندگان گردد، درج می‌شود:

ج ۱، ص ۷۳، س آخر، «حزبندار» غلط و «خربنداد» صحیح است.

ج ۱، ص ۱۵۱، س آخر، «کموش» غلط و «کومش» صحیح است و البته این اشتباه از متن چاپی تاریخ قم، ص ۴۲ است.

ج ۳، ص ۱۲۷، س آخر، «اشده شننت» غلط و «راشده شننت» درست است. در همین سطر، «۵۳» غلط و «۵۴» درست است.

ج ۳، ص ۳۶۲، س ۱۲، «أذینه» غلط و «اذینه» درست است.<sup>۲</sup>

ج ۳، ص ۵۵۲، س ۱، «فاراد» غلط و «فادار» درست است. در همین جلد، ص ۱۲۵، س ۱۸، این کلمه به شکل «قادر» چاپ شده، ولی در ص ۱۷۱، س ماقبل آخر، به شکل درست خود آمده است. این کلمه همان است که در نام «یزدان فاذا» در تاریخ قم مکرر دیده می‌شود.

نکته‌ای نیز مربوط به کچوئی، مؤلف کتاب، نیاز به توضیح دارد. مرحوم آیه‌الله مرعشی نجفی ضمن دست‌خطی که به جلد دوم کتاب ملحق کرده‌اند و عکس آن در ص «غ» جلد اول آمده، کچوئی را صهر (داماد) علامه حاج ملا محمد صادق، صاحب مدرسه مشهور قم دانسته‌اند. مرحوم حاج ملا محمد صادق، جد چهارم نگارنده است و تنها چهار پسر داشته<sup>۳</sup> و دختری نداشته است. اگر «صهر» را به معنای شوهر خواهر بگیریم، باز باید بگوییم که از بزرگان خاندان خود نشنیده‌ام که وی خواهری داشته است.

۱. ر.ک: انوار المشعین، ص ۵۵۱، ذیل شرح حال یوسف بن حارث کمندانی، که مؤلف می‌گوید: «کمندان قریه‌ای است از قراء قم، شیخ طوسی در الفهرست (چاپ نجف، ص ۱۰۸) نیز این یوسف را کمندانی (با دال مهمله) آورده است.»

۲. ر.ک: ریاض العلماء، ج ۴، ص ۲۱۱.

۳. این چهار پسر عبارت بوده‌اند از: حاجی آقا تقی، حاجی آقا حسین، آقا محمود (شریف العلماء) و آقا میرزا ابوالحسن (پدر مرحوم آیه‌الله حاجی میرزا مصطفی صادقی)، حاجی آقا تقی، پدر بزرگ پدر نگارنده از طریق پسرش نصرالله (اشرف الواعظین) است.